

بسم الله الرحمن الرحيم

لیست ترتیبی خطبه‌های محرم سال ۱۴۰۴

(محرم ۱۴۴۷ هـ.ق - ضیافت الهی)

- ۰۱- خطبه‌ی شب افتتاحیه- ۴ تیر ۱۴۰۴
- ۰۲- خطبه‌ی شب اول- ۵ تیر ۱۴۰۴
- ۰۳- خطبه‌ی شب دوم- ۶ تیر ۱۴۰۴
- ۰۴- خطبه‌ی شب سوم- ۷ تیر ۱۴۰۴
- ۰۵- خطبه‌ی شب چهارم- ۸ تیر ۱۴۰۴
- ۰۶- خطبه‌ی شب پنجم- ۹ تیر ۱۴۰۴
- ۰۷- خطبه‌ی شب ششم- ۱۰ تیر ۱۴۰۴
- ۰۸- خطبه‌ی شب هفتم- ۱۱ تیر ۱۴۰۴
- ۰۹- خطبه‌ی شب هشتم- ۱۲ تیر ۱۴۰۴
- ۱۰- خطبه‌ی شب نهم (شب عاشورا)- ۱۳ تیر ۱۴۰۴
- ۱۱- خطبه‌ی روز عاشورا- ۱۴ تیر ۱۴۰۴
- ۱۲- خطبه‌ی شب دهم (شب اول شهادت امام حسین (ع))- ۱۴ تیر ۱۴۰۴
- ۱۳- خطبه‌ی شب یازدهم- ۱۵ تیر ۱۴۰۴
- ۱۴- خطبه‌ی شب دوازدهم- ۱۶ تیر ۱۴۰۴

اللهم عجل لولیک الفرج

بسم الله الرحمن الرحيم

(محرم ۱۴۴۷ ه.ق - ضیافت الهی)

آغاز محرم سرآغازی است که عقلها را به سوی تفکر در آنچه در اولین روز از آن تا دهمین روز که سفر دیگری آغاز می شود دعوت می نماید.

و اینک «ضیافت الهی» در محرمی دیگر از راه رسید. بسیاری رفتند و بسیاری آمدند. آنان که مرگ را تجربه کردند در پرده ی غیب فرو رفتند و آنان که آمدند حیران این زندگی هزار رنگ به سرنوشتی می اندیشند که در برهوت جامعه ی رقم خورده به دست انسانها در آن خواهند افتاد؛ اما آنان که در حال طی کردن ایام هستند در پشت پرده ی جانیشان صندوقچه ای است که رمز را عمر می نامند که درونش گنجینه ی عقل است که او را در مسیر این حرکت عظیم یاری می کند.

جان محرم خونی کهنه ندارد که هر سال فقط رنگش را تازه کنند؛ محرم، تزریق خونی شکوفا در حق است پس باید با حقیقتش بیعت کنید و جانتان را از چنگال باطل برهانید تا خون تازه در رگهایش به جریان بیفتد و در لحظاته اش عمرتان را جاودانه کنید که محرم آیینه ی لحظات است. یک لحظه، یک نگاه و یک حرکت.

اللهم عجل لوليک الفرج

بسم الله الرحمن الرحيم

(محرم ۱۴۴۷ ه.ق - ضیافت الهی)

خطبه‌ی شب افتتاحیه

۴ تیر ۱۴۰۴

حمدی بی‌پایان و درخور بارگاه با عظمت کبریایی را سزااست که همواره چراغ‌هایی فروزان را در ظلمت زمین افروخت تا گمشدگان کوی‌اش بر این چراغ‌های هدایت تکیه کنند؛ دستانشان را به حقیقت حق هدایتگر خویش بدهند تا آنان را از لباس باطلی که به جانشان پوشانده‌اند نجات بخشد. لباس باطلی که در تمام عصرها با هزاران رنگ تزئین شده از حق همواره به میدان آمده و هنرمندانه نقاب حق و دین‌داری را به چهره‌ی ننگینش آویخته است تا مقام خلیفه‌ای را برپاید که تختش، نشانه‌ی جلالت پروردگارش است. پس هدایتگری باید باشد تا همواره به فریاد این جان‌های جدا شده از حق برسد تا هلاک نشوند و امامت در هدایتش، در تمامی عصرها بر این امر پافشاری نموده و نجات امت را از جهل و باطل حتی بر جان خویش مقدم داشته است.

واقعه‌ی کربلا آینه‌ای است که چهره‌ها را می‌شناسد؛ نقابشان را کنار می‌زند تا وجودشان از پشت آن بیرون بیاید؛ همتشان شناخته شود و پایداری‌شان در معرض امتحان قرار گیرد؛ مانند گل‌های نبوت که در مقابلشان صفی از مسلمانان دروغین و مدعیان پایداری به رسالت پیامبر وجود داشت که به هنگام حرکت به‌طرف میدان الله‌اکبر می‌گفتند تا با نیروی پروردگار بر حق غالب گردند. می‌آمدند و در عذاب جهلشان می‌مردند و آن را پیروزی می‌پنداشتند.

پس در تمام دوران‌ها مسلمان نمایانی در لباس حق به میدان می‌آیند که حاصل زندگی ننگینشان رسوایی چهره‌ی مکارشان است و کاروان کربلا، رسالتش ویران نمودن این لباس باطل و چهره‌ی مکار تا قیامت است؛ اما باطل چیست؟ آیا به‌راستی توان عقلی مردمان قادر به درک باطل است؟ اگر بود که شیعیان خالص به دنبالش روان نمی‌شدند و جانشان را در تیررس شیطان جهل قرار نمی‌دادند. ولی افسوس بر جان‌های پاره پاره

ای که افسون شیطان بر آن می‌تازد و او در این افسون شیطانی، باطل را حق تصور می‌کند؛ به دنبالش می‌دود؛ نامش را می‌ستاید و در پرده‌ی جهل فرو می‌رود؛ به فرامین پروردگارش توجه نمی‌کند؛ هدایت را در بت ساخته شده به دست خویش می‌بیند؛ در جهلش می‌ماند؛ انوار روحش در ظلمات شک گرفتار می‌شود و دستش برای قطع حق بالا می‌رود و نوری در جانش باقی نمی‌ماند؛ غافل از اینکه او روزی از صفحه زمان می‌رود ولی حق مانند خورشید در تالاب خود برای همیشه می‌درخشد.

و اینک محرمی دیگر از راه رسید. بسیاری رفتند و بسیاری آمدند. آنان که مرگ را تجربه کردند در پرده‌ی غیب فرو رفتند و آنان که آمدند حیران این زندگی هزار رنگ به سرنوشتی می‌اندیشند که در برهوت جامعه‌ی رقم خورده به دست انسان‌ها در آن خواهند افتاد؛ اما آنان که در حال طی کردن ایام هستند در پشت پرده‌ی جانشان صندوقچه‌ای است که رمزش را عمر می‌نامند که درونش گنجینه‌ی عقل است که او را در مسیر این حرکت عظیم یاری می‌کند. دست ناتوانش را در انوار پر فروغش در دست می‌گیرد تا در ظلمت جهل فنا نشود؛ ولی او بارها دستش را به اصرار عقب می‌کشد و از چنگال عقل می‌گریزد و افسوس، گنجینه‌ای این چنین گران‌بها، در نفس شیطانی اسیر می‌شود و او لباس تنش را که لباس عزتش بود از جانش جدا می‌کند، برهنه و رسوا در محشر گرفتار می‌شود؛ هم‌نشین کرداری شیطانی که مانند پوست روی استخوان به جانش چسبیده است. پروردگار می‌فرماید: از من دورش کنید تا صدایی از او شنیده نشود؛ که از گنجینه‌ی عمرش جز آتشی که جانش را می‌سوزاند هیچ نمانده.

آری جان محرم خونی کهنه ندارد که هر سال فقط رنگش را تازه کنند؛ محرم، تزریق خونی شکوفا در حق است پس باید با حقیقتش بیعت کنید و جانتان را از چنگال باطل برهانید تا خون تازه در رگ‌هایش به جریان بیفتد و در لحظات عمرتان را جاودانه کنید که محرم آینه‌ی لحظات است. یک لحظه، یک نگاه و یک حرکت. حرکت کاروان عقل در بیابان جهل که باعث هدایت جان‌ها در یک لحظه، یک نگاه و یک حرکت بود.

پس امشب به خود بنگریم که سالی را در پای طور به انتظار ماندیم، گاه زمان را فراموش کردیم و گاه ابراز دل‌تنگی از بلاتکلیفی و اکنون دهه‌ای دیگر آغاز گردید، شور کربلاییان به جامان نهیب زنده شدن را فریاد می‌زند. آیا مجدداً تماشاچیان نمایشنامه‌ای هستیم که جگرمان را در حرارتش تفت می‌دهد و یا همراهان هنرمندان حق علیه باطل؟ اگر همراه نباشیم، عمرمان را در تماشاخانه‌ی احساس می‌گذرانیم که حاصلش چند روز نگاشتن تکلیف است که بعد از گذراندن تکالیف، نمره‌ی قبولی را دریافت می‌کنیم ولی به کلاس بالاتر نمی‌رویم بلکه باز در همان کلاس می‌مانیم تا هر سال به همان تکلیف عمل کنیم پس بیایید با هم سفران امامان حسین (ع) این‌گونه نجوا کنیم:

ای حقیقت‌طلبان آیین محمد (ص) یاری‌مان کنید تا به طور عشقتان متصل شویم تا با شما باشیم. نه فقط برای شهادتتان به سینه بکوبیم بلکه برای فروختن جانی به فغان درآییم که خریدارش نفس اماره گردیده و ما را به بازار خویش می‌خواند تا متاع رنگارنگ خویش را به ما بفروشد و نفس لوامه را بخرد.

ما امشب به خانه‌ی مولایمان پناهنده شدیم تا با دستان امامان آن دست را پس بزنیم و دستان شما را با خود همراه کنیم. همان‌گونه که مولایمان امام رضا (ع) فرمودند: این خانه‌ی با عظمت پذیرای حق‌مدارانی است که چهره‌هایشان تا قیامت در زمان‌ها و دوران‌ها می‌درخشد تا همگان دریابند که شهدای کربلا همواره در تمام زمان‌ها یارانی را به همراه داشته‌اند که با تمام ثروتشان به دنبال حق رفته‌اند.

پس پروردگارا یاری‌مان کن تا پیمان خویش نگه داریم و دنبال حق برویم و به انتظار مولایمان چشم بر آسمان رحمت بدوزیم تا مسافر طورمان بازآید و توراتی را به جامان هدیه کند که خود فرموده: منتظرم بمانید، وعده‌ی پروردگارم حق است، من خواهم آمد. پس همگی با هم می‌خوانیم:

اللهم عجل لولیک الفرج

بسم الله الرحمن الرحيم

(محرم ۱۴۴۷ ه.ق - ضیافت الهی)

۵ تیر ۱۴۰۴

خطبه‌ی شب اول

سلام بر زمان که ودیعه‌دار نهضتی عظیم است تا عصرها شاهی باشند بر حوادثی که قضاوتش در جان‌ها و قلب‌ها محاسبه می‌شود. سفری که با اراده‌ی حق به حرکت درآمد. روزها و شب‌های شیرینی که هر ثانیه‌اش حکایت‌هایی را در جانش به ودیعه دارد و پروردگار اراده فرمود تا از خلوت دل‌ها بر صفحه‌ی زمان نقش ببندد. قلب‌ها با شنیدنش به تپش درآید و گوش‌ها شاهی باشد بر آنچه می‌شنود. از محرم سال ۶۱ هجری زمان زیادی سپری گشته ولی حقیقتش به مانند بارانی به وقت بر جان‌های عاشق باریده است تا نهال حق در درون‌ها رشد و نمو کند و آیات الهی شاهی باشد بر این رشد و نمو. پس آغاز محرم سرآغازی است که عقل‌ها را به سوی تفکر در آنچه در اولین روز از آن تا دهمین روز که سفر دیگری آغاز می‌شود دعوت می‌نماید. دعوت امسال از حق جویان و حقیقت‌طلبان.

حرکت کاروان از روزی آغاز می‌شود که کاروان وارد مکه مکرمه می‌شود. چه طلوع زیبایی، همه احرام بسته، به دور کعبه در طواف هستند و هر دلی نجوایی با پروردگار دارد که دل‌های دیگر از آن آگاه نیست. طواف تمام می‌شود مراسم عمره به پایان می‌رسد و همه به طرف چادرها که در صحرای عرفه و در جبل‌الرحمه برپا شده می‌روند تا روز دیگری را آغاز کنند.

شب اولی است که روبروی کعبه در چادرها هستند. نوری به دور کعبه می‌چرخد و سپس به صحرای عرفه نزدیک می‌شود، بر روی سنگی در جبل‌الرحمه نقش می‌بندد. آیه‌ی کریمه «واعدنا موسی» روی آن نوشته می‌شود. همگی به طرف آن سنگ می‌شتابند ولی آن سنگ محو می‌شود و فقط آیه‌ی کتاب آسمانی در قلب‌ها می‌درخشد. همه‌ی همراهان مضطرب می‌شوند. پروردگار ما را به ده روزی دعوت نمود که قوم بنی‌اسرائیل را به آن دعوت نموده بود. به درون چادرها می‌روند و از هر

چادری نوایی در صحرا به گوش می‌رسد. چه خواهد شد؟ این چه پیمانی بود که در شب اول از ما گرفته شد؟ همه در خلوت‌های خویش مشغول محاسبه هستند.

خورشید خبر از آغاز روزی دیگر می‌دهد. همگی برای عبادت به طرف کعبه می‌روند. هر کس نجوایی با سنگ‌های کعبه دارد. نجوایی که در ساعت‌های زمان به ثبت می‌رسد تا قرن‌ها از پی یکدیگر سپری شود و باز دل‌های عاشق بر صفحه‌ی روزگار ظاهر شوند. همانانی که حق را در کلام پروردگار می‌جویند. به دنبالش به حرکت درمی‌آیند. در سلول‌های جانسان بذر آن را می‌پاشند تا گیاهی از آن بروید که نشانه‌اش هرگز از صفحه‌ی زمان پاک نشود. عمرها در روزهای به ثبت رسیده سپری شود. جسم‌ها به دل خاک برود و از آن خاک حقیقت‌ها بر صفحه‌ی زمان جاودان باقی بماند و منتظران زمان بیایند و بروند تا اراده‌ی حق آشکار شود و میراث‌داران حق از دل زمان بیرون بیایند و دولتی را در جانسان نظاره کنند که همواره او را خوانده بودند به ندای:

اللهم عجل لوليک الفرج

بسم الله الرحمن الرحيم

(محرم ۱۴۴۷ ه.ق - ضیافت الهی)

۶ تیر ۱۴۰۴

خطبه‌ی شب دوم

سلام بر زمان‌ها و دوران‌ها. زمان‌هایی که در حیات بهترین برگزیدگان الهی طی شدند و انوار با برکتشان همواره بر قلب‌ها نوید دیدار پروردگار را زمزمه می‌کرد. لب‌های با برکتشان همگان را در شیرینی آنچه که در جان مطهرشان بود و به سخن درمی‌آمد شریک می‌نمود. دوران رسالت آخرین نبی الهی زیباترین ارمغان خلقت بود و اینک گوش‌ها از عظمت خلقتی شنوا می‌شوند که عمرها را در خلقتش متحیر نموده. سال‌ها از رسالت آخرین برگزیده‌ی الهی گذشته است. پیروانش به سفری خوانده شده‌اند که اینک در کنار یکدیگر به طرف هدفی در حرکت‌اند که هنوز راه درازی را در پیش دارند.

امروز همگی برای نماز و عبادت به دور کعبه‌ی مکرمه در گردش‌اند. غروب نزدیک است، به طرف چادرها می‌روند، صورت را بر خاک صحرا می‌گذارند. یا رب به عهد و پیمانی که امر فرمودی جان‌هایمان را محکم فرما. ما را به ده روز سرنوشت‌ساز فراخواندی و ما به طرفش به حرکت درمی‌آییم. آیا توان ماندن داریم؟ اگر بمانیم در رحمتی غوطه‌ور می‌شویم که وعده‌ی رهایی از آتشی است که همواره در جانمان شعله‌ور است و اگر برویم به مرگی دعوت می‌شویم که گریبانمان را نمی‌گیرد بلکه تا قیامت ننگش همراهمان می‌شود پس یاری‌مان فرما.

صورت را از خاک برمی‌دارند. هر کس به تنهایی به عاقبتی می‌اندیشد که در پایان ده روز دارد. به چادرها می‌روند، به آهستگی آنچه را که به همراهشان بوده را جمع‌آوری می‌کنند و بر پشت شتران می‌گذارند. با بقیه‌ی یاران خداحافظی می‌کنند و از کاروان جدا می‌شوند. به طرف سرنوشتی می‌روند که خود انتخاب نموده‌اند. بقیه بدرقه‌شان می‌کنند. با یکدیگر به گفتگو می‌نشینند. چرا رفتند؟ کسی از میان جمع پاسخ می‌دهد، تحمل طی کردن ده روز را نداشتند. رفتند تا از سرنوشت جانی بگریزند که هدفش ماندن است با آنچه خود می‌پسندد. بقیه‌ی یاران به چادرها می‌روند. نیمه‌شب از راه

می‌رسد. باد شدیدی چادرها را به حرکت درمی‌آورد. همگی وحشت‌زده بیرون می‌آیند. به طرف کعبه می‌دوند. چه اتفاقی افتاده است؟ باد ساکن می‌شود. جان‌های مضطرب به دور حجر حلقه می‌زنند. ای وای بر ما که از طوفانی ساده به وحشت افتاده‌ایم. چگونه از بادی که ما را به طرف آتشی که همواره از نفس اماره در اهتزاز است و در جانمان نهیب سوختن را خبر می‌دهد نمی‌هراسیم.

با طلوع خورشید به طرف چادرها بازمی‌گردند. کمی به ظهر مانده به دور یکدیگر حلقه می‌زنند. همانند و یا مانند آنان که رفتند بروند. همگی تصمیم می‌گیرند که همانند. یک نفر همه یاران را مورد خطاب قرار می‌دهد. دوستان چند شبی فرصت دارید تا به سفری که دعوت شده‌اید بیندیشید. سپس با اراده‌ای که خود انتخاب نموده‌اید به راه ادامه دهید. همگی مصمم می‌شوند که به راه ادامه دهند. شب فرا می‌رسد. سکوت بر صحرا حکم فرماست. ستارگان انوارشان را هدیه‌ی چشم‌هایی کرده‌اند که از خواب به میان آنان رفته است تا به طلوعی بیندیشد که جان‌ها را به پیمان ده روز نزدیک می‌کند. ده روزی که قلب‌ها را به حرکت فرامی‌خواند تا به سعادت بیندیشد که هدف آن ده روز است مانند منتظران مسافر طور که روزهای عمرشان را در نوید این ده روز می‌گذرانند. در حقیقتش واقع می‌شوند، یا از برکتش زنده می‌شوند یا از سختی راه می‌گریزند.

محرم آیینی این ده روز است که جان‌ها در مقابلش می‌ایستد تا عمری را در آن نظاره کند که با عهد و پیمان این ده روز به پایان می‌رسد یا با نویدش همواره زنده است و یا به دست نفس خویش به هلاکت می‌رسد نشانی از او باقی نمی‌ماند. شهدای کربلا مثال زنده‌ی این ده روز هستند که تا قیامت در آن پیمان زنده‌اند و همان‌گونه که همگی منتظران حق او را خوانده‌اند آنان نیز حق را خوانده‌اند به ندای:

اللهم عجل لولیک الفرج

بسم الله الرحمن الرحيم

(محرم ۱۴۴۷ ه.ق - ضیافت الهی)

۷ تیر ۱۴۰۴

خطبه‌ی شب سوم

شکر بر بارگاه ملکوتی خالق که مخلوقات خویش را عزت بخشید و اعلام فرمود من در زمین خلیفه‌ای می‌آفرینم. آنگاه به همه‌ی آفریده‌های خویش امر فرمود تا از خلیفه‌اش اطاعت کنند. اطاعتگران صورت بر خاک نهادند تا رضایت الهی معنا شود. قرن‌ها سپری گشت، حوادث‌های گوناگونی جان خلیفه را در احاطه‌ی خویش گرفت. زیباترین متاع الهی به زشت‌ترین صورت خودنمایی کرد. باز رحمت الهی به میدان آمد و آفریده‌های خویش به آنچه امر فرموده بود فراخواند. اطاعتگران به طرفش رفتند و در دایره‌ی سعادت قرار گرفتند. جان‌هایشان به انوار حق مزین گشت و نام‌های نیکشان تا قیامت در دل‌ها و زبان‌ها باقی ماند. مانند یاران و مددکاران کاروان کربلا که با حق همراه شده‌اند تا معنای اطاعت و عشق را دریابند. با نوری که از مدینه با خود آورده‌اند به‌طرف کعبه‌ی مکرمه می‌روند.

یا رب به جهادی فراخوانده شده‌ایم که راز و رمز را نمی‌دانیم. در صحرایی چادرمان را برپا کرده‌ایم که شب و روزش با جانمان در نجوا و گفتگو است. ما را به‌طرف هدفی می‌خواند که تمام جوارحمان به لرزه درمی‌آید. چگونه توان پیمودن راهی را داریم که از اولین روزش تا غروب ده روزش جانمان در تلاطم سختی گرفتار می‌شود. مانند همین ده روز که همه به دور کعبه‌ی مکرمه طواف می‌کنند. به عرفات، مشعر و منا می‌روند تا بندگی خویش را در سنگ زدن به شیطان نفس به پروردگار عرضه دارند و ما به صحرایی می‌رویم که حق و باطل به مانند طنابی بر گردن‌ها می‌درخشد. یاریمان فرما که به دست نفس خویش به هلاکت نرسیم بلکه نفس را در راه حق قربانی کنیم تا آیندگان نقش ده روز انتظار را دریابند. به حقیقتش نزدیک شوند. آن را باور کنند تا عمرشان در حقیقت آفرینش خویش رقم بخورد. سال‌های عمرشان بگذرد. مأموران الهی به دیدارشان بیایند. اینک آن ده روزی که با پیمانش به دنیا آمدی سرآمد و موقع

اتمامش فرا رسید. می‌روی تا با حقیقتش به قیامت خوانده شوی، حقیقتی که حق جویان به دنبالش در حرکت‌اند یا آن را باور می‌کنند و عمرشان را در میزانش قرار می‌دهند و یا به دنبال باطلی به راه می‌افتند که نشانی از آن در ضیافت الهی یافت نمی‌شود.

سومین روز از اقامت یاران و همراهان می‌گذرد تا طلوعی دیگر بیاید و جان‌ها را به ضیافت دیگری مهمان کند. ضیافتی که حق‌مداران همواره آن را طلب نموده‌اند به دعای:

اللهم عجل لوليک الفرج

بسم الله الرحمن الرحيم

(محرم ۱۴۴۷ ه.ق - ضیافت الهی)

خطبه‌ی شب چهارم

۸ تیر ۱۴۰۴

سلام بر ایام آنگاه که می‌آیند تا برکت‌های نهان شده در ساعت‌ها را از دل زمان خارج کنند. باورها را به یقینی مزین کنند که گوش‌ها شاهد آن است. دل‌ها در سینه‌ها به غمی مبتلا گشته که فقط خالق گواه آن است. غم ایامی که باطل به آن نقش حق زده است تا عقل‌ها را برباید. باطل‌ها بر کرسی حق بنشینند آنگاه به همگان اعلام دارند که مدبر اموری هستند که از تدبیرش عاجزند. آن‌چنان در ظلمت جهل فرو روند که روشنی انوار حق را از یاد ببرند، انواری که پروردگار در هدایت بندگان خویش قرار داد تا قلب‌ها از برکتش تهی نشود.

روزها سپری شود، ماه و خورشید در جای خود استوار باقی بماند. فصل‌ها از پی یکدیگر بیایند و بروند. هر فصلی برکت خویش را به همگان عرضه دارد تا عمری به سر آید که بزرگ‌ترین متاع الهی را به همراه داشته، معادنی که هرگز گشوده نشده، باغ‌هایی که جانی در آن به گردش درنیامده، اقیانوس‌هایی که اسرارش فاش نگشته، او آمده، جسم خاکی‌اش به دنبال حوائج جان‌ش به حرکت درآمده، با ظرافت و دقت بسیاری به آن‌ها پرداخته. کودکی، نوجوانی، جوانی‌اش در یک ابهام از زنده بودن گذشته، به میان‌سالی رسیده، توانش رو به ضعف رفته، فرصت‌ها تمام گشته و باید در دنیای دیگری را بگشاید. در حقی که هرگز هیچ دلیل و برهانی مانع قضاوتش نمی‌شود پس به اطرافش می‌نگرد. معجزه‌ی الهی را در دست می‌گیرد، به پروردگار عرضه می‌دارد:

یا رب به عقلی که همواره به‌مانند کودکان به حوائجش اندیشیده ترحم فرما. او ایام را در روزها و شب‌های تقویم گذرانده. گاه از آمدن روزی مبارک مسرور گشته و گاه از غم ایام ناله سر داده است. پس ده روز جان‌ش را در کدام بازار به فروش رسانده که توان درکش را ندارد.

وای بر چنین زندگی که پایانش خاطره‌ای را به دنبال ندارد مانند کسانی که با کاروان همراه شدند، سختی راه بیابان را پیمودند. عده‌ای در هدفی کودکانه باز به دنبال بازیچه‌های خویش رفتند و عده‌ای هدفشان را در زمان جاودانه نمودند.

امروز چهارمین روزی است که کاروان در مکه‌ی مکرمه خیمه‌های خویش را برپا نموده. یکی از یاران به بالای سنگی بلند می‌رود: ای همراهان، صحرای عرفه محل ورود پدرمان حضرت آدم (س) بوده. او از بهشتی به این مکان هبوط نمود که قابل قیاس با این صحرای پر راز و رمز نیست ولی آمد و با آنچه در جانش به ودیعه داشت با ثروت بیشتری به جایگاهش بازگشت. ما نیز از این صحرای پر رمز و راز به دل صحرایی می‌رویم که باید با ثروت جانمان آن را دریابیم. پس اراده‌تان را محکم کنید تا به ثروتش دست یابید. ثروتی که هم اکنون در کنارتان است و شما را به سعادت ابدی دعوت می‌نماید. همراهان شروع به مشورت و نظرخواهی از یکدیگر می‌کنند. مشورت‌هایشان تا غروب خورشید ادامه می‌یابد. شب فرا می‌رسد. کعبه به مانند نگینی در سیاهی می‌درخشد. نفر بعدی به بالای سنگ می‌رود: ای یاران ما مهمان کعبه هستیم و جانمان با انوارش خو گرفته. آنگاه که ما را به ترکش بخوانند چه کسی می‌تواند به بیابانی که هیچ نشانی از این همه عظمت در آن یافت نمی‌شود برود پس ما در مکه می‌مانیم و به عبادت‌مان ادامه می‌دهیم. از کاروان جدا می‌شوند و به درون شهر مکه می‌روند. آنان که مانده‌اند با نگاه بدرقه‌شان می‌کنند. ای وای بر ما که از مدینه بیرون آمدیم تا به امری عمل کنیم که به آن خوانده شده بودیم. اینک از آنچه در پیش رویمان است می‌هراسیم. این چه زمانی است که چشم‌ها از دیدن عظمت حق نابینا گشته و به دنبال خواسته‌های نفس خویش به راه افتاده است. بقیه یاران به چادرها می‌روند. صدای تلاوت قرآن صحرا را به مانند نگینی در بر گرفته است. جدا شدن یاران و همراهان، کاروان را دچار یک نوع سرگردانی از آینده‌ای مبهم نموده، آینده‌ای که باید منتظر آمدن مسافر طور باشد تا وعده‌ی پروردگار را در آن صحرا مشاهده کند آنگاه پادشاه طور را بخواند به ندای:

اللهم عجل لولیک الفرج

بسم الله الرحمن الرحيم

(محرم ۱۴۴۷ هـ.ق - ضیافت الهی)

۹ تیر ۱۴۰۴

خطبه‌ی شب پنجم

سلام بر درگاه کبریایی خالق که همگان را فرمان به اطاعت از فرامین بارگاه جبروتی‌اش داد و اعلام فرمود: «بقية الله خير لكم ان كنتم مؤمنين». آنچه خدا باقی می‌گذارد برای شما بهتر است اگر مؤمن باشید.

چه رحمت گسترده‌ای که ثروت بی‌حسابی را روزی بندگان خویش فرمود تا در سایه‌ی این لطف همواره بیایند و بروند و با خود گنجینه‌ای را در دل خاک مدفون کنند که حرارتش در قلب‌ها حکایت‌هایی زیبا را رقم می‌زند. جان‌ها با وجودی به گفتگو می‌نشینند که قرن‌هاست در غیبت کبری به سر می‌برد و چشمان مردمان از دیدن جمال ملکوتی‌اش محروم است. چه رمزی در این لطف و رحمت بی‌پایان الهی نهفته است که در تمام زمان‌ها از اولین تا آخرین همگان در انتظار دولتی هستند که خلقت را معنا می‌کند و اسرار آنچه برایتان باقی گذاشتم را فاش می‌نماید و امروز مردمان عصر کنونی به میراثی می‌اندیشند که پروردگار برایشان باقی گذاشت تا هدایت راستین را از درونش استخراج کنند و همواره راهی را بپیمایند که راه مستقیم هدایت است. آیین‌های توحیدی که شهادی کربلا در مقابل همگان برافراشتند تا حق و باطل را بشناسند و به طرفش به حرکت درآیند. عمرشان در محرم‌ها به بار معنویت بنشیند و بذر حق در دل‌ها کاشته شود.

امروز خورشید طلوع زیبایی را به کعبه‌ی مکرمه هدیه داده. انوارش خبر از معجزه‌ای می‌دهد که همواره کعبه شاهد آن بوده. همراهان کاروان به دور کعبه در طواف هستند. حال همگی خبر از درونی آشفته می‌دهد. به مقام حضرت ابراهیم می‌روند. به دور مقام حلقه می‌زنند. ای پیامبر برحق و ای خلیل خدا ما را به صحرایی خوانده‌اند که رمزش را نمی‌دانیم. چگونه به سعادتش پی ببریم؟ سعادت‌ی که جانمان را

به آتشی مبتلا نموده که توان بازگو کردنش را نداریم پس یاری‌مان فرما تا به طرفش در حالی به حرکت درآییم که به پایان ده روز رسیده باشیم.

همگی نماز را برپا می‌دارند و به طرف چادرها می‌روند. شب فرا می‌رسد. دور هم جمع می‌شوند. کی از مکه خارج می‌شویم؟ هیچ‌کس پاسخی نمی‌دهد. یکی از یاران به صدای بلندی اعلام می‌دارد: همه‌ی حاجیان به عرفات می‌آیند و ما چند شب است که در عرفه هستیم پس زمان ما جلوتر است، فردا به میقات و منا می‌رویم و تا آمدن حاجیان در آنجا توقف می‌کنیم و سپس به عرفه بازمی‌گردیم و از مکه خارج می‌شویم. برای همه‌ی همراهان در منا شتر قربانی می‌کنیم و گوشتش را بین فقرا تقسیم می‌کنیم و سپس غروب عرفه به طرف کربلا به راه می‌افتیم.

همگی الله‌اکبر می‌گویند و برای استراحت به چادرها می‌روند. صدایی از صحرا شنیده نمی‌شود. نزدیک سحر صدایی که همگان قادر به شنیدن آن هستند در فضا می‌پیچد: ای خفتگان در صحرای حق بر شما مبارک باد این حج که برایتان تا قیامت به یادگار می‌ماند. همگی سراسیمه از چادرها بیرون می‌آیند. صورت بر خاک صحرا می‌گذارند تا برای نعمت و رحمتی که به طرفش به حرکت درمی‌آیند پروردگار را سپاس گویند. لحظات خاصی بر جان‌ها مسلط گردیده، گاه از شادی می‌گریند، گاه نماز می‌خوانند و دلیل حال آشفته‌شان را نمی‌دانند. هیچ‌کس به دیگری نمی‌اندیشد. هر کس حال غریب خود را به پروردگار عرضه می‌دارد مانند کسانی که در محرم‌ها به دنیا آمدند، با آنچه ذهن‌ها در حماسه‌اش ساخته بودند بزرگ شدند، حقیقتش را در شهادتش در وفاداری به مولایشان تفسیر نمودند، برای زخم‌هایشان جان‌شان را به آتش کشیدند، فرق سرشان را شکافتند ولی به زخم دلی که از جهل پاره پاره شد توجهی نکردند.

تاریخ را آن‌چنان که خود می‌پسندیدند نگاشتند تا محرم‌ها از پی یکدیگر آمد و رفت و حقیقتش در پرده‌ی ابهام باقی ماند. همان حقیقتی که سرنوشت قوم بنی‌اسرائیل را در ده روز رقم زد و حاصلش در زمان باقی ماند تا عبرتی باشد برای حق‌جویان، همانانی که مولای خویش را در انتظار زمان می‌خوانند و از باطل می‌گریزند، باطلی که گوساله

را در ذهن‌ها به نمایش می‌گذارد و عقل‌ها را به بیهودگی فرا می‌خواند تا زمان حق
مداران را مدد نماید و صدای حق را طنین‌انداز کند به ندای:

اللهم عجل لوليک الفرج

www.rayatolhoda.com

بسم الله الرحمن الرحيم

(محرم ۱۴۴۷ ه.ق - ضیافت الهی)

خطبه‌ی شب ششم

۱۰ تیر ۱۴۰۴

سلام بر شب‌ها و روزهایی که قلم تقدیر بر صفحه‌ی روزگار نقش می‌بندد تا تقدیر خلیفگانی را بنگارد که جانشین خالقشان بودند در زمین. پادشاهی که درجه و اعتبارش را پروردگارش به او عطا فرموده بود. افسوس که هدایت هدایتگران بر سلطنت نفس شیطانی اثری نکرد و اشرف مخلوقات به پست‌ترین درجه از مقام والای خویش رسید. گوش‌هایش جز ندای درونی‌اش ندای دیگری را نشنید و چشم‌هایش جز آیینی وجودش وجود دیگری را در کنارش لمس نکرد. به‌طرف هدفی به حرکت درآمد که خود آن را پسندیده بود. آنگاه به دام صیادی افتاد که آرام آرام جانش را در تار عنکبوتی‌اش به یغما برد و او نشانی از وجودش را درک نکرد. نعمت‌هایش به سرقت رفت و جان ذلیل شده‌اش به آتشی مبتلا گردید که هرگز از جانش جدا نشد. روزهایش در حسرت افکاری به پایان رسید که نقطه‌ی اوجی در آن یافت نشد و شب‌هایش در خوابی که سعادت در آن رقم نخورد. زندگی‌اش در افسانه‌های دروغین عمرش گذشت و او به برزخی خوانده شد که به دنبال جان حقیقی‌اش به هر سو می‌گریخت و آن جان را هرگز نمی‌یافت بلکه هم‌نشین افکاری می‌شد که جانش را مانند پوست و استخوانی در بر گرفته بود. وای بر چنین حیاتی که مماتی به دنبال ندارد تا از زمین پرحادثه به رضوان جانش سفر کند و به وعده‌ای دست یابد که همواره به دنبالش بوده.

امروز صحرای عرفه در سوز و گداز جدا شدن از یاران چند شب خویش است. یاران به‌طرف مشعر به حرکت درمی‌آیند. شب را در مشعر می‌مانند و در طلوع خورشید به منا می‌روند تا به شیطان نفسی سنگ بزنند که حیات خلیفه‌ی الهی را به یغما می‌برد. هر کس سنگریزه‌ای را با خود حمل می‌کند تا شیطان را براند. یکی از یاران به صدایی بلند بقیه را مورد خطاب قرار می‌دهد: وای بر جانی که عزیزترین متاع خویش را از

فرمان الهی عزیزتر بداند و مانند جدمان حضرت ابراهیم خلیل آن را به قربانگاه نبرد و در راه بردن شیطان بر او غلبه کند و نتواند مصمم به راه ادامه دهد. شما خواننده شدگان به راه حق آن چنان بر خواسته‌های خویش سنگ بزنید که هرگز از سعادت که در آن واقع شده‌اید بیرون نیایید.

ظهر فرا می‌رسد. همگی برای استراحت به چادرهایشان که در منا برپا شده می‌روند. قبل از آمدن حاجیان قربانی را ذبح می‌کنند و سپس به صحرای عرفه بازمی‌گردند و بدون توقف غروب عرفه از مکه به طرف کربلا می‌روند. شب عجیبی را در منا هستند. صدای نجواها از صحرای منا جان را به طرف تصمیمی که در افکارها در جریان است معطوف می‌کند. هر کس به تنهایی روی خاک نشسته است و هر دو دست را به صورت گذاشته تا افکارش را در آنچه در جانش در جریان است نگه دارد.

سحر نزدیک می‌شود. همگی در یکجا جمع شده‌اند و به زمزمه در مورد حرکتشان به سوی کربلا پرداخته‌اند. یک نفر که فانوسی در دست دارد به جمعشان نزدیک می‌شود. ای یاران آماده شوید تا با صحرای منا خداحافظی کنیم و به طرف هدفی که در جانمان با آن عهد و پیمان بسته‌ایم به راه بیفتیم. چادرها جمع می‌شود تا به طرف صحرای عرفه بازگردند و به طرف کربلا به حرکت درآیند. در راه منا تا عرفه به این می‌اندیشند که به شیطان سنگ زده‌اند و قربانی را به انجام رسانده‌اند و اینک راهی برای بازگشت از عهد و پیمانشان ندارند. عده‌ای مصمم‌تر و شیفته‌تر از این همه نعمتی که نصیبشان شده در حرکت‌اند و عده‌ای افسوس می‌خورند که چرا با آنان که به طرف مکه رفتند همراه نشدند و اینک به طرف سرنوشتی می‌روند که خود آن را انتخاب ننموده‌اند. با این افکار به صحرای عرفه می‌رسند و در کنار کوه جبل‌الرحمه برای وداع از مکه جمع می‌شوند. هر کس صورت را بر سنگ کوه گذاشته و با پروردگار نجوایی دارد. حال غریب وداع با کعبه که در هر جانی به معنای درک و فهم از آمدن و اینک رفتن در جریان است.

غروب نزدیک می‌شود و دعا پایان می‌پذیرد. شتران به طرف کربلا برکت درمی‌آیند و سفر مکّه‌ی مکرمه به پایان می‌رسد. شب را بیرون مکه چادر می‌زنند و تا غروب فردا

در آنجا توقف می‌کنند. یکی از همراهان کاروانیان را مورد خطاب قرار می‌دهد: ای یاران با مکه وداع کردیم و پا در رکاب حق گذاشتیم که در اولین شب از توقفمان در عرفات در سینه‌هایمان جا گرفت. اینک می‌رویم تا به عهد و پیمان آن ده شب عمل کنیم پس جانتان را از همه‌ی وسوسه‌های شیطان در امان دارید تا به سحری برسید که پروردگار در کتاب آسمانی به شما مژده داده است. ده شب که سحرش سعادت را به همراه دارد که عقل‌ها از درکش عاجز است. سحری که مژده از دولتی می‌دهد که همه دوران‌ها از گذشتگان و آیندگان به آن می‌پیوندند تا شاهد انتظاری باشند که منتظران آن ده روز در تمام عصرها و دوران‌ها او را خوانده‌اند به ندای:

اللهم عجل لولیک الفرّج

بسم الله الرحمن الرحيم

(محرم ۱۴۴۷ ه.ق - ضیافت الهی)

۱۱ تیر ۱۴۰۴

خطبه‌ی شب هفتم

شکر و سپاس بر بارگاه ملکوتی خالق که خانه‌ی خویش را محل امن اعلام فرمود و همگان را به این خانه‌ی امن فراخواند تا عظمت جانشان در خانه‌ای به ثبت برسد که همگان به یک لباس ملبس می‌شوند. لباسی که نیازی به غیر ندارد. برهنه‌ای که فقط برهنگی‌اش را می‌پوشاند تا از همه‌ی تعلقات رها شود. پروردگار را در پوست و استخوانش حس می‌کند. پروانه‌ای شود که بر روی گل زیبایی نشسته است تا همگان بال‌های زیبا و رنگارنگش را ببینند. روحی که از کالبد خاکی به‌طرف پروردگارش صعود می‌کند تا الست را به یاد بیاورد. همان الستی که پروردگار از همگان سؤال فرمود آیا من پروردگارتان هستم؟ و همگی (قالو بلی) گفتند تا نور حق در قلب‌ها جاودانه شود و مهر پروردگار در کالبد‌های خاکی تا قیامت باقی بماند. نفس ماندن در کالبد خاکی در حیات زمینی به ثبت برسد. آنگاه به جایگاهش بیندیشد. خاطره‌ای را به یاد بیاورد، جانش به فراق مبتلا شود، فراقی که انتظار را معنا می‌کند. باید به ساعت وصل برسد. برای رسیدن به وصل نیاز به کمک دارد. پروردگار راه را در آنچه به پیامبرانش نازل فرموده نشان داده است پس مشتاق وصلی می‌شود که وعده‌اش در قلبش می‌تپد. چه دعوت زیبایی. چه ضیافت باشکوهی در انتظارش است. مشتاقانه منتظر لحظه‌ای می‌شود که از او جز سنگی که بر قبرش می‌گذارند نشان دیگری باقی نمی‌ماند. می‌رود تا در حاصل آنچه منتظرش بوده بقیه‌ی راه را بیپیماید؛ مانند یاران و مددکاران حق که تمام لحظات عمرشان را در امر پروردگار سپری می‌کنند تا به سعادت برسند که حق‌مداران تاریخ رسیده‌اند.

امروز اولین روزی است که همراهان از مکه‌ی مکرمه خارج شده‌اند. حالت دلتنگی همه را به خلوتی خاص فراخوانده. هیچ‌کس با دیگری سخن نمی‌گوید. صورت‌ها بر خاک بیابان است و خلوت دل‌ها خبر از سعادت‌ی خاص می‌دهد. شب فرا می‌رسد. یکی

از یاران به بالای سنگی می‌رود و بقیه را مورد خطاب قرار می‌دهد: اینک به‌طرف بیابانی در حرکت هستیم که به مانند قوم بنی‌اسرائیل عهد و پیمانی در انتظارمان است پس دل قوی دارید که این بیابان به طور عشقی می‌رسد که هرگز در هیچ قومی نشانی از آن نبوده و نخواهد بود. شما مسافران این بیابان تا قیامت در آینه‌ی زمان می‌درخشید تا زمان‌ها و دوران‌ها در احوالتان اندیشه کنند و اعلام دارند که شما نیازمند آب و غذا نشدید زیرا طعامی را به همراه دارید که هرگز طعم و بوی آن را عالم تجربه نخواهد کرد پس به روزها و شب‌هایی که در بیابان می‌مانید افتخار کنید تا زمان سمرتان را در جانش به یادگار نگه دارد.

همگان برای استراحت به چادرها می‌روند. نزدیک سحر نوری صحرا را روشن می‌کند به‌طوری‌که احساس می‌شود روز فرا رسیده است. همگی از یکدیگر سؤال می‌کنند این چیست. یکی از یاران پاسخ می‌دهد انوار قلب خودتان است که در حق شکوفا شده همگی به سجده‌ی شکر می‌روند و از سعادت‌ی که به آن خوانده شده‌اند پروردگار را سپاس می‌گویند. بعد از طلوع به راه ادامه می‌دهند تا به شبی دیگر برسند و به هدفی که مسافت‌ها را به شوق آن می‌پیمایند و زمان را ودیعه‌دار حرکتشان که پروردگار همواره همه‌ی زمان‌ها و دوران‌ها را به آن مژده داده تا دولت حق برپا شود و همه‌ی عاشقانش او را بخوانند به ندای:

اللهم عجل لولیک الفرّج

بسم الله الرحمن الرحيم

(محرم ۱۴۴۷ ه.ق - ضیافت الهی)

خطبه‌ی شب هشتم

۱۲ تیر ۱۴۰۴

سلام بر زمان که لحظه‌هایش در اندوخته‌ها سپری می‌شود. گاه از آنچه در آن باقی می‌شود سعادتمند است و گاه تلخی‌اش آن‌چنان جان‌ش را به درد می‌آورد که توان نگاشتنش را از دست می‌دهد. سفری که از مدینه آغاز شد، در مکه ادامه پیدا کرد و اکنون به طرف هدفی در حرکت است که سال‌ها در انتظارش بوده.

حکایت‌های شیرینش را از دل زمان به همگان عرضه داشته تا حق و باطل در جان‌ها به جریان بیفتد. گوش‌هایی که در گذشته حکایت سفر را از زبان وارثان حکومت الهی شنیده‌اند و با کاروان از لحظه‌ای که از مکه بیرون آمده تا روزی که به کربلا رسیده همراه بودند. حکایت روزها و شب‌هایی که عقل‌ها را به اندیشیدن در احوال همراهان دعوت نموده و آن‌ها از کلام مولایشان به وجد آمده‌اند به مانند داستانی شیرین در لحظاتش واقع شده‌اند. کنجکاوی از سرنوشت حرکتی که مدتی مایه‌ی سرگرمی‌شان شده بسیار لذت برده‌اند، خود را به لحظه‌ای رسانده‌اند که سفر را دنبال کنند. درحالی‌که سرنوشت تماشاگران همانند سرنوشت آنانی است که در خواسته‌های خویش اصرار ورزیدند و نتوانستند تا با راهی همراه شوند که منظور از بیان‌ش سرگرمی شنوندگان نبوده. گوش‌هایی که نجوای اهل‌بیت را از زبان شیوای خودشان شنیده و نتوانسته تا نقش را در جان‌ش ذخیره کند و اینک با اندیشه‌هایی همراه گشته که مانند خودش در سرگردانی ماندن یا رفتن هستند. سختی راه نتوانسته تا معرفتی را به جان همراه شدگان بچشانند. آنان مرتب چادرها را برپا کرده‌اند و پس از مدتی جمع کرده و باز به راه افتاده‌اند. حقیقت راهی که سال‌هاست از دل زمان خارج گشته و مهمان جان‌هایی که بر سفره‌اش مهمان بودند و باز محرمی آمد تا قرآن را در آیه‌هایش به نمایش درآورد. واعدنا در روزهایش بدرخشد و مانند صیادی دل‌های

حاضر در لحظه را شکار کند. دل‌هایی که از دام‌های مهلک نفس اماره گریخته‌اند تا ده روزها را در جانشان به نمایش درآورند.

حکایت شب هشتمی که طور شاهد سرمستی قومی است که به دور خدای دروغین ساخته‌ی ذهنش به گردش درآمده و از حقی گریخته که او را از ظلم فرعون به سعادت بزرگ دعوت نمود و او باز در دام عقلی گرفتار شده که هزاران افسون شیطان را در جانش به نمایش درآورده.

زمان اینک به شب سرنوشت‌ساز ده روز نزدیک می‌شود تا گوش‌ها را که در چند شب گذشته شاهد نجوای درون‌ها بود به وجود خودشان معطوف دارد. ده روز سرنوشت‌ساز را در کجا جست و جو کند؟ در بیابان به دنبالش باشد یا در پای طور؟ سال‌های گذشته در بیابان به همراهش سفر کرده و آنچه شنیده است را در پای کوبی طور به فراموشی سپرده و درحالی‌که از حقیقتش عبرتی نگرفته تا از مدعیان دولتی شود که اینک در نعمتش زندگی می‌کند. نعمتی که هرگز در کتاب یا روایتی نگاشته نشده بلکه در رحمت الهی را بر دل‌ها گشوده تا شنوندگانش عبرتی باشند برای آیندگان و آیندگان در احوالشان بیندیشند و آنگاه ابراز دارند: وای بر حقیقتی که آن را افسانه تلقی کنند و باز به همان روزگاری بازگردند که خود انتخاب نموده بودند. بخورند و بیاشامند. در سرگرمی‌های ذهنشان جانشان به سر آید و در ناباوری به جهانی سفر کنند که جز افکاری بیهوده متاعی را به همراه ندارند و منتظران حق منتظر نعمتی شوند که در پایان ده روز از طور پایین می‌آید تا شیفتگان خویش را مژده به دولتی دهد که همواره در انتظارش جانشان در سوز و گداز بوده و او را خوانده‌اند به دعای:

اللهم عجل لوليک الفرج

بسم الله الرحمن الرحيم

(محرم ۱۴۴۷ ه.ق - ضیافت الهی)

۱۳ تیر ۱۴۰۴

خطبه‌ی شب نهم (شب عاشورا)

سلام بر دقایقی که خبر از حادثه‌ای عظیم می‌دهد. وعده‌ای که همگان آن را در کلمات پروردگارشان می‌شنوند. جانشان از شنیدنش به حرکت درمی‌آید. همه‌ی حوادث را به‌مانند خبری تصور می‌کنند که مربوط به زمان عمرشان نمی‌باشد و خبر یا مال گذشته است و یا آینده که آینده را در درک و فهمش تصور نمی‌کند. او به آرامشی خو گرفته که خود در چهار دیواری جاننش آن را ساخته است پس هیچ حرکتی قادر نخواهد بود به آن حریم نزدیک شود. حریم عقلی کودکانه که به مانند مترسکی در دست امیالش اسیر است و نمی‌تواند درکی از حوادث عبرت‌انگیز گذشته یا آینده داشته باشد. در خلوتش به دنبال حوائجی است که ارزشی در عمرش را رقم نمی‌زند.

ملکوتیان عرضه می‌دارند: وای بر انسانی که تمام تلاشش در عمر زمینی می‌گذرد و به غیب جاننش توجهی نمی‌کند. غیب را در پرده‌ی افکارش معمایی فرض می‌کند که قادر به درکش نیست. درحالی‌که از حقیقتش می‌گریزد. او به لانه‌ی خویش آن‌چنان دل‌بسته که توان جدا شدن از آن را ندارد. مسلمانی که کتاب آسمانی‌اش را در مقابل صورتش می‌گشاید. پروردگار با او در حال سخن گفتن است. چشم‌هایش به سخنان می‌نگرد ولی عقلش در جهان کودکانه‌اش سیر می‌کند پس چگونه توان درک راه حق را خواهد داشت. راهی که در آن جز کلام حق هیچ کلامی وجود ندارد و او بیننده‌ای است که جز داستان جاننش حماسه‌ی دیگری را به همراه نخواهد برد. گاه در خلوتش به قبری می‌اندیشد که تمام تقویم زندگی‌اش در آن بسته می‌شود و او آرام آرام از یادها می‌رود و دیگر جانی برایش به شوق نمی‌آید پس عبرت ده شب چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ گوساله‌ی او که به چشم دیگران دیده نمی‌شود. او به تنهایی آن را در افکارش ساخته است و بسیار به او علاقه‌مند است پس چه تفاوتی می‌کند امروز روز نهم از میقات باشد یا نباشد. در ذهنش پشیمانی وجود ندارد که به دنبال قصاص

پروردگارش باشد پس رفتن یا ماندن برایش تفاوتی نمی‌کند چون جز به داستان درونش به هیچ حقیقت دیگری دلبستگی ندارد.

افسوس بر این جان که تماشاگر عمری خواهد شد که حاصلش همان خاکستری است که پروردگار فرموده. سال‌ها از حرکت حق‌مداران کربلا گذشته است. آنان آن‌چنان شیفته‌ی خالقشان شدند که خود و نام خود را از یاد بردند و پروردگار نامشان را در دل‌ها زنده کرد تا همواره بر رشادتی نوحه‌سرایي کنند که جز حق را ندید.

قوم بنی‌اسرائیل در باطل وجودی‌شان پیامبر را مرده فرض کردند و از پروردگار در غفلت قرار گرفتند آنگاه به دست نفس خویش به هلاکت رسیدند و یاد ننگینشان در تمام دوران‌ها تا قیامت در زمان باقی ماند پس وای به حال وجودی که همه‌ی عبرت‌ها را از جانش دور می‌کند. تقویم و ایام به مانند سرگرمی دلی‌پذیری است که ساعتی به آن می‌پردازد. در آن ساعت به صحنه‌های نمایشی که در افکارش ساخته می‌پردازد و سپس پرده را می‌کشد تا نوبت بعدی که بقیه‌ی نمایشنامه را مرور کند.

نه شب است که در حقیقت «واعدنا» واقع شده و در تمام این نه شب به حقیقتش نرسیده فقط نمایشنامه‌ای را که در ذهنش ساخته مرور کرده پس تفاوتی نمی‌کند که پای طور باشد یا در قصر خیالی جانی که تمام حقیقت‌ها برایش به معنای یک رویای معمولی است که صبح از آن بیدار می‌شود. لحظه‌های سرنوشت‌ساز هر جانی همان لحظه‌ای است که او را به حق می‌خوانند و او باز به دنبال بازیچه‌ی ذهن خویش است. قلمی که صدای حق را از دل زمان به گوش همگان می‌رساند همان قلمی است پروردگار در کتابش از آن نام برده است. قلمی که قلب‌های عاشق را در زمان عمرشان جاودانه می‌کند تا همه‌ی حق‌جویان به دنبالش به حرکت درآیند و به وعده‌ای همه‌ی هستی خویش را از یاد ببرند که همواره او را خوانده‌اند به دعای:

اللهم عجل لوليک الفرج

بسم الله الرحمن الرحيم

(محرم ۱۴۴۶ ه.ق - ضیافت الهی)

خطبه‌ی روز عاشورا

۱۴ تیر ۱۴۰۴

قسم به کوه طور و قسم به کتاب نوشته شده در صفحه‌ای گشاده که امروز آخرین فرصت غافلان در پای طور است، همانانی که با پیامبرشان عهد بستند تا منتظرش بمانند و از راه ایمان منحرف نشوند. پیامبر به طور سفر کرد تا آخرین نعمت قومش را برایشان بیاورد. قومش از خاطرات ظلم فرعون با یکدیگر به گفتگو می‌نشستند. عده‌ای افسوس می‌خورند که خانه‌های راحت خویش را رها کرده‌اند و در این بیابان به سختی مبتلا شده‌اند و باز صبر می‌کردند تا به وعده عمل کنند.

فرصت یک ماه به پایان رسید. همه در میان قوم بالا گرفت. چه شده؟ ما دیگر تحمل ماندن نداریم. آنانی که حقیقت ایمان در جانشان زنده بود همگان را به صبر و اجر الهی دعوت نمودند ولی شیطان نفس جان‌ها را به احاطه‌ی خویش درآورده بود. تصمیم گرفتند به آنچه که باعث آرامش جانشان می‌شد و دلتنگی ماندن را به شادی و پای‌کوبی تبدیل می‌کرد دست بزنند به جز عده‌ی خیلی بقیه به طرف باطل رفتند و حاصل هدایت را در امیال‌های شیطانی به دست فراموشی سپردند. روزهایشان سپری گشت. به شب دهم رسیدند. پیامبر درحالی که تورات را در آغوش گرفته بود به طرف پایین آمدن از طور بود. آن زمان که حاصل رنج‌هایش را در هوی و هوس جان‌های مرده دید تورات را در آتش افکند تا از نعمتش محروم شوند و آنگاه از قومش جدا شد تا هرچه پروردگار اراده کند همان واقع شود. در ظلمی که به خود کردند مردند و نشانی از آنان بر صفحه‌ی روزگار باقی نماند.

پس آنچه زمان می‌نگارد عبرتی است که همگان را به سرنوشت عمرشان آگاه می‌کند. ده روز سرنوشت سازی که جان‌ها در آن متحول می‌شود مانند ده روز محرم که از اولین روز در دل‌ها غوغای حق و باطل را رقم می‌زند. عده‌ای به حال کسانی که با اهل بیت همراه شدند غبطه می‌خورند و عده‌ای آن را یکی از رویدادهای تاریخ تلقی

می‌کنند. مدتی ذهنشان مشغول حادثه می‌شود و سپس تمام آنچه کاشته بودند را درو می‌کنند و در بازار به فروش می‌رسانند. مزرعه‌ای که سالی یک‌بار به زیر کشت می‌رود و باز به بیابانی تبدیل می‌شود تا سال آینده از راه برسد و عمرها در بازی زمان سپری گردد. چگونه توان فهم آنچه بر سرش می‌آید را دارد؟ بازی با حقیقتی که فقط یک‌بار اتفاق افتاد تا عاشقان را به حق بخواند. ترس‌ها را مبدل به شجاعت کند. کوچک‌ترها در سایه‌اش بزرگ شوند و بزرگ‌ترها در معرفتش به پیری برسند آنگاه حاصل مزرعه‌ای را با خود همراه کنند که هر ساله در آخر روز به آخرین مدال عشق مزین شده و توانسته تا با افتخار به غروبش نزدیک شود. غروبی که زمان مدالش را بر سینه دارد تا عاشورایان را به بزمش دعوت کند. همانانی که حقیقت راه در اطاعت یافتند و تمام هستی خویش را در پایان ده روز به پروردگار عرضه داشتند تا معنی و مفهوم عشق به الله را دریابند.

امروز آن ده روز پایان رسید و باز گوش‌ها مانده و ماجرای ده روزی که از زبان صاحبش شنید. آنان که رفتند تا به دنیایی که هنوز مهر آن را در سینه دارند برسند و عده‌ای دیگر روزی برایشان آغاز نشد. در نعمت زمان جاودانه شدند مانند گوش‌هایی که امروز در حادثه‌ی بزرگ عاشورا راه را در حق می‌یابد تا جانش را از ضلالت عمری بی‌حاصل برهاند و منتظر دولتی شود که شیفتگانش هم اکنون در نعمتش به سر می‌برند و با تمام عصرها و دوران‌ها او را می‌خوانند به ندای:

اللهم عجل لولیک الفرّج

بسم الله الرحمن الرحيم

(محرم ۱۴۴۷ هـ.ق - ضیافت الهی)

خطبه‌ی شب دهم (شب اول شهادت امام حسین (ع)) ۱۴ تیر ۱۴۰۴

سوگند به شب آنگاه که جهان را در خود فرو پوشد و سوگند به روز آنگاه که آشکار شود که شب شام شهادت بهترین بندگان الهی شبی است که سعادت را در جان عاشقانش جاودانه نمود. زبون‌شدگان نفس اماره مسئول بردن سعادت‌مندی شدند که زمان برایشان جاودانه شد. چهره‌ی حق آشکار گردید و باطل در مکر خویش توان درک آنچه بر سرش آمده بود را از دست داد. عقل‌ها از اندیشیدن باز ماند و زمان حق را پرچم‌دار خویش نمود تا صاحبان نعمت را در نعمتش جاودانه کند.

اینک حرارت جان‌ها فرو نشسته و همگان در تاریکی شب به پایان ده روز می‌اندیشند. چه کسانی در امر الهی زنده می‌مانند؟ و چه کسانی به دست نفس خویش به هلاکت می‌رسند؟ شمشیر حق از غلاف خارج می‌شود تا نقابی را از صورت‌ها بردارد که چهره‌های پشت آن برای همیشه در خاطره‌ها باقی می‌ماند و تاریکی امشب نمی‌تواند تا تارهای عنکبوتی این جان‌ها را از نظرها محو کند. رسواشدگان غروب عاشورا برای همیشه در زمان جاودانه باقی ماندند و پیروزمندان حق همه‌ی تاریکی‌ها را به انوار وجودی‌شان به زمان عرضه داشتند.

پس معنای شام غریبان غربت حق در زمان است نه غربت اهل‌بیت؛ مانند امشب که آرام‌آرام حقایق به تقویم زمان سپرده می‌شود تا گریختگان به گریز خویش ادامه دهند و اگر از آنان سؤال کنند به کجا می‌گریزند پاسخ دهند نمی‌خواهند از قاتلان حق باشند. وای بر چنین سرنوشتی که سیاهی شبش را نوری روشن نمی‌کند و عقل تباه شده‌اش را دارویی مداوا نمی‌نماید پس عمرش در محرم‌ها می‌گذرد و او همچنان در بازی دنیا می‌ماند تا ترازوی الهی مودتش را بسنجد و در آن نفسی مشاهده شود که خود آن را دوست می‌داشته و معرفت جویان به دنبال پایان راهی بروند که سعادت

درکش عمرشان را در حیات و ممات به چراغ فروزانی تبدیل نموده که در چلچراغش
جانشان را بیفروزند و در دولتی زنده شوند که همواره او را خوانده‌اند به دعای:

اللهم عجل لولیک الفرج

والسلام و علی عباد الله الصالحین

www.rayatolhoda.com

بسم الله الرحمن الرحيم

(محرم ۱۴۴۷ ه.ق - ضیافت الهی)

خطبه‌ی شب یازدهم

۱۵ تیر ۱۴۰۴

حمد و سپاس آن خالق را که ده شب را در تقویم جان‌ها به ودیعه نهاد تا آنان که در پی هدایت‌اند نوری بیابند و آنان که در تاریکی امیال خویش گم شده‌اند با صدای حق از خواب برخیزند. ده شبی که نه برای تاریخ که برای هر دل بیداری نوشته شده؛ ده شبی که چون ستون‌های استوار، خیمه‌ی کربلا را بر جان انسانیت برافراشت تا حق را بشناسد و از باطل بگریزد.

اینک ده شب به پایان رسیده. شب‌هایی که پرده از حقیقت جان برداشتند و آینه‌ای شدند برابر دیده‌ی همگان و هر کس در آینه‌اش چهره‌ای از خود را دیده است که آیا دل‌سپرده‌ای است که در پایان، راه را شناخت و در دلش ندای قالو بلی زنده شد، یا غافلی که هنوز گوساله‌ای زرین در پنهان‌خانه‌ی ذهنش می‌پرورد.

در این شب‌ها با ما سخن گفته شد؛ گفت انسان اگر خود را نشناسد، فریب گوساله‌های ذهنی‌اش را می‌خورد. گفت هر دلبستگی که انسان را از خدا دور کند، همان گوساله‌ی پر زرق و برقی است که قوم بنی‌اسرائیل را به گمراهی کشاند؛ و اگر ایمان فقط در زبان باشد و در دل جای نگیرد، در وقت آزمایش، انسان فرار و پشت می‌کند چون اهل یقین نیست.

در این ده شب فرصت داده شد تا هر کس با خویش خویشتن رو به رو شود، آنجا که در تاریکی شب تصمیمی باید بگیرد، همانند یا برود، حق را انتخاب کند یا در تردید فروماند، برای خواسته‌اش قربانی دهد یا آن را مقدستر از فرمان خدا بشمارد. همراهی کند یا تماشا، بیندیشد یا سرگرم شود. از طور گرفته تا عرفات، از منا تا کربلا، از سکوت شب‌های مکه تا آشوب ظهر عاشورا، از نجوای سحرها تا خروش غروب. همه سخن از همین داشتند. با خودت چه خواهی کرد؟

همان‌طور که در خطابه‌های این ده شب شنیدیم ما به آرامشی کاذب خو گرفته‌ایم، آرامشی که در چهارچوب‌های ذهن خودساخته‌مان تعریف شده و خارج از آن هیچ حقیقتی را نمی‌پذیریم. عقل ما، ساده و کودکانه، در بند خواسته‌ها و هوس‌های زودگذر گرفتار شده و از حوادث تلخ گذشته یا هشدارهای آینده درسی نمی‌گیرد.

در خلوت‌هایمان فقط به نیازهای زودگذر و کم ارزش می‌اندیشیم غافل از اینکه این افکار، نفعی برای جا‌مان ندارد. ما غیب، این دنیای پنهان حقیقت را معمایی پیچیده می‌پنداریم و از فهم آن می‌گریزیم درحالی‌که راز زندگی در همین غیب نهفته است. آن‌قدر به خانه‌ی دلمان، یعنی ذهن و افکار خود وابسته‌ایم که توان دل‌کندن از آن را نداریم. قرآن را می‌گشاییم و با پروردگار سخن می‌گوییم اما چشمانمان تنها کلمات را می‌بیند نه معنا را. ذهنمان هنوز در همان دنیای کودکانه‌اش سرگردان است.

پس این ده شب یادآوری چه فایده‌ای دارد؟ اگر نتوانیم از گوساله‌های ساختگی ذهن خویش دل‌بکنیم و نوری تازه در پایان این ده شب در ذهن و افکار خویش وارد کنیم آن‌چنان دلبسته داستان‌های ذهنی خویش شده‌ایم که حقیقتی زنده را در کنار خود نمی‌بینیم. همانند قوم بنی‌اسرائیل که پیامبرشان را مرده پنداشتند و در غفلت خویش نابود شدند. لحظه‌های سرنوشت‌ساز زندگی ما، همان زمان‌هایی است که خداوند صدایمان می‌زند، اما ما دوباره به بازیچه‌های ذهنی‌مان پناه می‌بریم. قلمی که ندای حق را از دل تاریخ به گوشمان می‌رساند همان قلمیست که خدا در قرآن از آن یاد کرده؛ قلمی که جان عاشقان را تغییر می‌دهد تا حق جویان، در مسیر نور گام بردارند و وعده‌های الهی را از یاد نبرند. به‌راستی که ما به گفته‌ی بانوی دو عالم حضرت زهرا (س) ثروتمندان بسیار فقیری هستیم. ایشان می‌فرمایند:

آنچه که از همه‌ی رحمت‌های پروردگار در جان‌ها به نمایش درآمد فقری بود که همواره به نان و قوت روزمره‌اش محتاج بود تا لقمه‌ای از احسان ثروتمندی شکم گرسنه‌اش را سیر کند و او در آن فقر بماند و همواره دست نیازش به طرف آنانی گشوده شود که توانسته بودند در این دنیا ثروت جانشان را بشناسند و آن‌چنان به خزانه‌اش بیفزایند که در حال فقریان احسان کنند. پیامبران و یارانی که غیب را به

نمایش درآوردند تا مشاهده کنندگان به طرف ثروت هدایت بروند و سایرین فقیرانی شدند که به تکه نانی اُمورات خویش را بگذرانند و شکرگزار پروردگار که شکم گرسنه‌شان را با تکه نانی پر می‌کنند پس وای بر احوال فقیرانی این چنین که نعمتی که در جان‌شان به ودیعه نهاده شده را نشناختند.

آری ما در دریای رحمت الهی، به جای غواصی، کنار آن نشسته‌ایم و قطره‌ای آب طلب می‌کنیم. ما، میراث داران گنجینه‌های توحیدی در مسیر جست‌وجوی حق گام برمی‌داریم؛ اما توان جامان در بیان آنچه آموخته‌ایم، در پرده‌ای از ابهام گرفتار است چرا که نبض وجودمان در دل آینده‌ای ناشناخته می‌تپد و زمان حیاتمان گواهی است بر جانی پژمرده و بیمار که در مسیر هدایت و همراهی مولایمان شکوفا نمی‌شود. پس چاره‌ی این اندیشه چیست؟ حق را چگونه می‌جوئیم که هنوز توان درکش را نداریم؟ آیا همچون آنچه قرآن کریم فرموده، تنها بارکش گنجینه‌های پاک الهی هستیم؟ و دستمان را از قدرت مطلق حق آنکه خود را «ید الله» می‌خواند رها ساخته‌ایم و آن را به دستان ناتوان و بیمار نفسمان سپرده‌ایم؟ همان نفسی که همواره نشان ذلت را بر سینه‌مان حک می‌زند و در نهایت، چیزی جز آتش حسرت به جا نمی‌گذارد.

پس بیایید به اطراف خود بنگریم و قدر نعمتی را بدانیم که پروردگار عالم همچون بارانی به هنگام، بر جامان فرو می‌فرستد تا گیاهانی بهجت‌آور در زمین دلمان برویاند.

آری امروز، آن ده روز به پایان رسید و ما مانده‌ایم با گوش‌هایی که صدای حسین (ع) را شنیدند و با دل‌هایی که کربلا را در جان حس کردند. آنانی که رفتند، به دنیایی رسیدند که هنوز مهرش را در سینه داشتند و کسانی هم ماندند؛ ماندند تا به سهم خود، گوش جان بسپارند به حقیقت عاشورا و خود را از خواب طولانی غفلت نجات دهند.

اینک ساعات حق در دهه‌ای دیگر از محرم به پایان رسید ولی باز با باری سنگین‌تر بازمی‌گردد تا بر شانه‌های مشتاقان حق مأوا گزیند و نامش در لحظه‌های زندگی‌مان زمزمه گردد. پس بیاییم عظمت آن را دریابیم. با نعمتی که در کنارمان است بیعت کنیم تا طعم شیرین حق را بچشیم. با آن بمانیم و از باطل بگریزیم. دست مطهر او را

بر سینه‌های پرحرارت‌مان بگذاریم تا دل‌هایمان آرام گیرد و جان‌هایمان از نو زنده شود
با ندایی که همیشه او را می‌خوانیم اما این بار شرمنده‌تر و سرافکنده‌تر از همیشه او
را بخوانیم به ندای:

اللهم عجل لوليک الفرج

www.rayatolhoda.com

بسم الله الرحمن الرحيم

(محرم ۱۴۴۷ ه.ق - ضیافت الهی)

خطبه‌ی شب دوازدهم

۱۶ تیر ۱۴۰۴

سپاس خداوندی را سزااست که نامش آرامش دل‌هاست و یادش روشنی راه‌ها. پروردگاری که بندگان خالص خود را در تاریکی فتنه‌ها چراغ هدایت ساخت و از میان خلاق، جان‌هایی را برگزید که بر آستان عبودیت، خالصانه سر نهادند و در سخت‌ترین آزمون‌ها نشان بندگی از پیشانی برنگرفتند. درود بی‌پایان بر پیامبر لطف و مهربانی حضرت محمد (ص) و خاندان پاکش، همانانی که صبرشان، کوه را شرمسار کرد و نگاهشان، حقیقت را از پرده بیرون آورد.

سلام بر لحظه‌هایی که در زمان آبرو یافت و عشق به الله را به صحنه‌ی نمایش آورد. نمایشی که بازیگران آن مصداق آیه‌ی کریمه‌ی الصادقون و الصابرون هستند که فرمود صبر در راه هدف از بهترین صبرها است و سلام بر امام سجاد (ع) که مصداق عینی همین آیه‌ی شریفه هستند و ما امشب درحالی‌که هنوز داغ دل‌ها از داغ شهادت کربلا آینه‌ای از اندوه و بیداری‌اند با قلبی سوگوار و دیده‌ای اشک‌بار به سوگ شهادت این امام همام نشسته‌ایم.

پس از شهادت امام حسین (ع) و یاران با وفایشان مبارزه‌ی دوم آغاز شد. شمشیرها در غلاف ماند و زبان‌ها از کام حق بیرون آمد و قهرمان این میدان نبرد کسی جز امام سجاد (ع) و عمه‌ی بزرگوارشان حضرت زینب (س) نبودند. ایشان در هنگام خروج از سرزمین کربلا و پس از شهادت پدر بزرگوارشان به آسمان نگریستند و فرمودند: پروردگارم، اکنون جانشین رسالت جدم به لطف و احسان تو محتاج است تا او را در زخمی که از این امت خورده مدد کنی، مدد کن تا با قاتلین اهل بیت رسالت مدارا کنم و به مشیت آن‌گونه که در کتابت فرمان دادی صبر پیشه دارم.

ایشان در مسیر کربلا تا شام همچون ستونی استوار عزت اهل بیت را حفظ نمودند و با سخنانی آکنده از نور هدایت قوت قلب و مأمن آرامشی برای یاران زخم خورده و

دل‌های داغدار بودند. در یکی از گذرگاه‌های سخت این سفر بیداری بخش، امام رو به یاران کردند و فرمودند:

آنگاه که با پدرم حسین از مدینه حرکت کردیم، هر فرسنگی که طی می‌کردیم انواری از آسمان به زمین می‌آمد و به دور مولایمان حلقه می‌زد، مدتی می‌ماند و سپس محو می‌شد؛ یک بار که شاهد این صحنه بودم خود را به پدر رساندم و سؤال کردم: معمای این انوار چیست؟ امام حسین فرمودند: به هر منزلی که می‌رسیم، حضرت جبرئیل امین به اتفاق همراهان، بر ما درود می‌فرستند و عرضه می‌دارند: ای فرزند کوثر بی همتای الهی، ما را در آنچه به آن مأمور هستی یار و یاور خویش بدان و من در هر منزلی به آنان درود می‌فرستم و تقاضا می‌کنم اجازه دهند تا آنچه در وجودم می‌جوشد را به پروردگارم عرضه کنم. آنگاه من دست پدر را بوسیدم و روی سینه‌ام گذاشتم تا جوشش را در رگ‌هایم حس کنم و او فرمود: پسر، تو زینت عابدان دهری و امام و جانشین پیامبر، رگ‌هایت را آماده کن تا محبتی را در خود حس کند که هرگز جانی به خود ندیده باشد. اکنون به وصیت پدرم آگاه شدم و شراره‌های محبتتان را در سینه‌ام احساس کردم. ای یاورانم در این بیابان، ما شراره‌های آتش را در کربلا در زیر خاک کردیم و شعله‌اش را با خود آورده‌ایم تا باطل را بسوزانیم پس با قدم‌هایی محکم و استوار به سویش می‌رویم.

او در مجلس ابن زیاد و یزید، با کلامی کوتاه اما کوبنده، اساس حکومت باطل را لرزاند و سپس به مدینه بازگشت و مبارزه‌ای تازه را آغاز نمود که این بار سلاحش، نه نیزه و شمشیر، بلکه اندیشه، دعا و آگاهی بود. او هر شب را محراب عبادت ساخت و هر دعا را تیری در قلب جهالت. در ظاهر، جز نیایشی شبانه چیزی از او دیده نمی‌شد؛ اما در باطن، نسل‌هایی را برای مقابله با استبداد بنی‌امیه پرورش داد. او با صحیفه‌ی سجادیه، سیمای قدرت را از چهره‌ی دروغین خلفا زدود.

صحیفه‌ی سجادیه این کتاب و یادگار با ارزش امام، زمزمه‌ای است از ژرفای دل انسانی که داغ کربلا را با خود دارد و لبریز از نوری است که در تاریکی‌ها راه می‌گشاید. هر واژه‌اش، زخمی است که به عبادت بدل شده، و هر فرازش، زبانی است برای

گفت وگویی جان با خدا. این کتاب فقط دعا نیست، منشور بیداری است؛ آیینه ایست که در آن انسان خود را در برابر خدا می بیند، با غرورش می جنگد و با نفسش گفت وگو می کند و راه بندگی را باز می یابد. صحیفه ی سجاده فریادی آرام اما بیدارگر علیه فراموشی، غفلت و ظلم است. ایشان را زین العابدین لقب دادند، از آن رو که عبادت در وجودش معنا یافت و بندگی در سیمایش جلوه گری کرد؛ چرا که هرگاه قامت به نماز می بست، گویی تمام زمین به تماشای خشوعش می ایستاد و آسمان ها از صدای مناجاتش به لرزه می افتاد. بانوی دو عالم حضرت زهرا (س) درباره ی مناجات و راز و نیاز امام سجاد می فرمایند:

آنگاه که پروردگار عالم امر فرمود که ای موسی مرا هرگز نخواهی دید به کوه طور بنگر. کوه از حرارت درون پیامبر ناپدید شد و ندایی در کوه پیچید که ای طور به چه گمانی مغرورانه ایستاده بودی محکم و هر ندایی را در خود ذخیره می کردی و نشان قدرت الهی بودی در استحکام ولی پروردگار کریم اراده نمود تا به همگان نشان دهد اگر بنده ای درونش در محبت خالقش فاش شود محکم ترین کوه ها را به سست ترین مبدل می گرداند و هرگاه چشم از آن بردارد مجدداً در جای اولیه دیده می شود مانند ندای محبت پسر علی بن الحسین که قلب مرا ذوب می کند و مناجاتش درون معلم را ذوب می نماید.

آری امویان خوب می دانستند که امام شریانی را زنده نگه داشته که در آینده می تواند خطری جدی برای پایه های حکومت فاسد و ظالمانه شان باشد از این رو ۳۴ سال پس از واقعه کربلا ایشان را در خفا مسموم و به شهادت رساندند.

اینک در این شب پر از اندوه دست به دامان پر مهرشان می گشاییم تا از صحیفه اش جرعه ای به ما بچشاند تا دعایش، زبان ما شود در خلوت با پروردگار و بندگی اش، آیینه ای شود برای بازگشت خویش به خویشتن.

در خاتمه، مجالس عزاداری محرم امسالمان را در این خانه ی با عظمت با گفتاری از صاحب این خانه به پایان می بریم که فرمودند:

ماه محرم همه‌ی ساعت‌هایش زبانی شیوا دارد که شنوندگان را بر سفره‌ی احسانش دعوت می‌کند؛ احسان احساس‌هایی که قوت جان مردمان است و سنگ‌های این خانه امانت‌دار آن خواهد بود؛ ناله‌اش بر عرش طنین‌افکن است و زبان گویایش که در ظاهر خاموش به نظر می‌رسد ولی در باطن با زمزمه‌ای عاشقانه ابراز می‌دارد: ای حجر، تو بر خود بالیدی که در خانه‌ی پروردگارت جای داری و من بر خود می‌بالم که در جایگاه مهر مولایم گنجینه‌ی زمین و آسمان هستم؛ فرامینش را بر جانم می‌نگارم و جگر سوخته از هجرانش را با مهمانان کویش درمان می‌کنم و با عاشقانش فریاد می‌زنم:

اللهم عجل لولیک الفرّج